

خانه ام ابری ست...

7. امپریالیسم در کمین جنبش های اجتماعی

محمد قراگوزلو

QhQ.mm22@gmail.com

1. جنبش اشغال وال استریت و 3 نقطه!

جهان به شکل شگفتی شلوغ شده است. دیگر صرفاً منطقه‌ی زیست ما (خاورمیانه) و آفریقا، مکان گزارش اخبار موهش جنگ و شورش گرسنگی و یورش بی‌کاری و توحش کودتا نیست. هر روز و هر ساعت از بروکسل و پاریس و فرانکفورت و لندن و نیویورک تصاویری از گردآیش سران سرگردان و پریشان هیات حاکمه‌ی سرمایه داری جهانی مخابره می‌شود. آمریکا دیگر جای امنی برای چرخش چرخ های بوکسوبات کرده‌ی ماشینی به روغن سوزی افتاده‌ی سرمایه نیست. بعد از ناکامی و بی‌افقی جنبش سیصد هزار نفری 1999 سیاتل، نحوست سیزده گریبان آمریکای 2011 را گرفته است! شورشیان رم خاطره‌ی جنبش دویست هزار نفری جنوا را به کابوسی در ذهن بیمار برلوسکونی و دولت بده کار ایتالیا تبدیل کردند. در شهرهای مختلف و سرمایه زده‌ی جهان طیف گسترده‌ی بی از کارگران و زحمت‌کشان تا میان مایه‌گان بی‌خانمان در اعتراض به سیاست‌های تبه‌کارانه‌ی واپسین چهره‌ی تراژیک و ایده‌نولوژیک سرمایه‌داری نئولیبرال از در و پنجره‌ی وال استریت و بازارهای سرمایه‌ی مالی بالا می‌روند. علاوه بر طبقه‌ی کارگر که همواره قربانی سور و ساط عروسی و عزای سرمایه‌داری بوده، حالا صدای خرده بورژوازی ورشکسته نیز درآمده است. جنبش ضد کاپیتالیستی اشغال وال استریت با تمام ضعف های مشهودش و در **غیاب طبقه‌ی کارگر متحزب و متشکل**، اگرچه خود را در مقام یک **آلترناتیو سوسیالیستی** بالا نکشیده است، اما از یک سو ظرفیت های جدیدی را در ساحت حیات مبارزه‌ی طبقاتی گشوده و از سوی دیگر چهار سال پروپاگاندا پر سر و صدای مدیای سندیکای جهانی سرمایه‌داری را خنثا کرده است. این جنبش نقاب های تزویر و کلاه برداری دولت ها و بانک‌ها و بازارها را کنار زده است. این جنبش نشان داده تمام جار بلندی که از اواسط سال 2008 از زنگوله‌ی مقدس ناقوس کومک های کلان دولت به موسسات مالی تنین انداخته بود، ساخت و پاخت فریب‌کارانه‌ی بیش نبوده است. گرداب سیاست‌های ریاضتی که کم و بیش و بدون استثنا از یونان و ایران تا غرب و شرق سرمایه داری پیش - رفته و عقب مانده و مرکز و پیرامون را احاطه کرده است، بی تعارف از ضرورت بی‌کارسازی بیش تر، ارزان تر سازی نیروی کار، حذف فزون تر خدمات حمایتی دولت و خصوصی سازی ها فربه‌تر دفاع می‌کند و خسارات سنگین بدهی دولت های قمارباز را به دوش تهی‌دستان می اندازد. از قرار مقرر شده است

که دنیا به دو طبقه‌ی بی‌کاران و بانک‌داران باز تقسیم و تقسیت شود! به **خاک سیاه نشستن خاکستری** - **های میان‌نشین** خطوط برخورد گسل‌های دو طبقه‌ی اصلی اردوگاه کار - سرمایه را تیزتر کرده است. به همین سبب نیز ارتش بی‌کاران نه با طناب پوسیده‌ی **ایجاد دو و نیم میلیون شغل** احمدی نژاد - و در عین حال سقوط ایران به رتبه‌ی 144 از نظر محیط کسب و کار در گزارش بانک جهانی - به چاه می‌افتند و نه کلاه خودروهای قسطی و دعوت نامه‌های خانگی کارگر به کمیسیون‌های مجلس شورای اسلامی به سرشان می‌روند!

برای درک این ساز و کارها نیازی به **افشاگری و کتاب و کمیته و کانون** و دعوا بر سر زمین‌های تعاونی نیست. برای این که کارگران **"بدانند"** مزدشان دست‌کم سه برابر فروتر از خط فقر است... برای این که کارگران **"بفهمند"** خانه ندارند و قبض‌های نجومی آب و برق و گاز و تلفن با دست‌مزددهای سیصد هزار تومانی قابل پرداخت نیست... برای این که کارگران **"دریابند"** بهداشت و درمان و آموزش و حمل و نقل، خصوصی و پولی شده است... برای این که کارگران **"برسند"** به ضرورت حیاتی ایجاد هر نوع تشکل مستقل از دولت و دفاع از حق اعتصاب و حمایت از حقوق ویژه‌ی زنان کارگر و جلوگیری از کار کودکان و پشتیبانی از آزادی بیان و غیره، نیازی به آگاهی طبقاتی لوکاسی و البته مذمت‌های پرودونی نیست! واقعاً نیازی نیست که دانشجوی تازه لیسانس جامعه‌شناسی گرفته‌ی آلتوسر خوانده‌ی مدعی نقش تاثیرگذار و عنصر پیش‌تاز و روشن فکر آکادمی زده و **"آگاه"** با صدور بخش‌نامه و نشریه کارگران را نسبت به درک مطالبات واقعی، مادی و کنکرت خود مطلع کنند! همه می‌دانند! همان‌طور که کارگران **"چه باید کرد"** نخوانده‌ی خارکوف و پتروگراد نیز می‌دانستند که تنها راه نجات‌شان از استثمار تزاریسم ایجاد تشکل‌ها و شوراهای درون محیط کار و محلات و صف‌آرایی در حزب کارگری بلشویکی بود. صد سال پس از آن دوران و در زمانه‌ی بی‌کتابی که حتی موژیک‌های تسبیح به دست و کارگران و بقالان شهرک ناکجاآباد هم تکنیک شکستن سد فیلترینگ را فوت آب هستند، سخن گفتن از **"آگاه‌سازی"** به جای **تلاش برای "تشکل‌سازی" و ایجاد انسجام و اتحاد کارگری توسط خود کارگران**، ژست روشن-فکرانه‌ی بی‌استی است که حتی در کافه نادری صادق هدایت هم به اندازه‌ی یک ته‌گیلاس کسی را گرم نمی‌کند. باری حتی ساده‌لوح‌ترین و محافظه‌کارترین انسان‌هایی که برای پس‌گرفتن خانه‌های مصادره‌شده‌ی رهنی‌شان یا کسب یک کار بخور و نمیر به جنبش وال استریت پیوسته‌اند، به اندازه‌ی فلان "روشن-فکری" که به قرقره‌ی ترجمان واژه‌ی "ایدئولوژی" مشغول است می‌دانند که سرمایه‌داری چه بلایی سر طبقات تهی‌دست و میانی آورده است. آنان می‌فهمند که برای مبارزه با سرمایه‌داری وحشی‌تر از همیشه باید فراتر از **سلاح نقد به اسلحه‌ی تشکل و حزب مسلح** شد و در موقع مقتضی به انتقاد مادی توسط قهر مادی دست برد. اما وقتی که فی‌المثل از زبان رهبران "حزب کمونیست [روزیونست] آمریکا" می‌شنوند که "سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم نیازمند نیودیل سبز است" به کل نیودیل و روزولت و کینز و دکستروایت شک می‌کنند! معترضان وال استریت حق دارند از خود بپرسند چگونه دولت‌های تا خرخره بده‌کار می‌توانند برای جبران کسری نجومی بودجه سیاست‌های ریاضتی را دیکته کنند و در همان حال در قالب دولت رفاه ظاهر شوند؟ معترضان وال استریت می‌دانند که همان دوزار رفاه دولت‌های سوسیال دموکرات ناشی از مبارزات مستمر طبقه‌ی کارگر بوده است. آنان می‌فهمند که بدون یک پیروزی حداقلی، نمی‌توانند به "دوران طلایی" سوسیال دموکراسی رجعت کنند. حتی اگر آنان این رجعت را ارتجاعی ندانند و به این نتیجه نرسند که وضع مصیبت‌بار فعلی برآیند بحران سوسیال دموکراسی است باز هم این قدر می‌دانند که بدون تعرض به نظام کاپیتالیستی اوضاع هیچ فعلی‌شان به چیزی کم‌تر از هیچ تقلیل خواهد یافت. آنان می‌دانند که کافی است نئوکان‌ها یک بار دیگر به تمامی قد علم کنند، تا جنگ امپریالیستی دیگری شعله‌ور شود. مک‌کین می‌توانست در جنگ لیبی پرچم را از سارکوزی و کامرون بگیرد.

شرارت میلیتاریستی آمریکا که به دلیل بحران اقتصادی تا حدودی افول کرده و ارتباط زیادی به سیاست-های "مسالمت جویانه"ی دموکرات‌ها ندارد، می‌تواند با تعرض گسترده‌تر جنبش اشغال وال استریت، بیش از پیش مهار شود. به همین دلیل نیز چنین جنبشی طیف وسیعی از آنارشیست‌ها، ضدجنگ‌ها، ضد جهانی‌سازی‌ها، اکو سوسیالیست‌ها و حتا سوسیال دموکرات‌های راه‌سومی را در برمی‌گیرد و مستقل از جنبه‌ی ترقی‌خواهانه‌ی ضد کاپیتالیستی آن - که به حضور چپ باز می‌گردد - مطالبات اکثریت قاطع مردم جهان را فریاد می‌کشد. از این منظر نیز گسترش جنبش اشغال وال استریت و تضعیف امپریالیسم به هر درجه‌ی، به سود همه‌ی آن 99 درصد - و از جمله مردم ایران - است.

در ایران اما درها بر پائنه‌ی دیگری می‌چرخد. افسرده‌گی ناشی از بن بست و شکست خیزش بورژوا - لیبرالی سبز حتا حمایت مجازی از جنبش اشغال وال استریت را نیز بلاوجه کرده است. در تهران بارانی شبانه‌ی خیابان‌های سرد پاییزی در اختیار کارتون خواب‌ها و بی‌خانمان‌ها و دورمانده‌گان از "مسکن مهر" است و روزانه‌ی خیابان‌ها در اشغال برج‌سازان و بورس‌بازان و دلارکاران و دلالان 3 میلیارد دلاری است. از یک سو سمپاتی ملموس و محسوس رهبران خوانده و خود خوانده‌ی خیزش سبز به سرمایه‌داری غرب - و جلوس "برادران و خواهران" اصلاح طلب و لیبرال در مراکز و رسانه‌های امپریالیستی - در کنار تمایلات آشکار ضد چپ‌حضرات و از سوی دیگر "مناقشه با آمریکا = استکبار ستیزی" سی‌ساله‌ی حاکمیت، در مجموع انعکاس جنبش اشغال وال استریت را به رسانه‌های محافظه‌کار دولتی محدود کرده است. مضاف به این که دامن زدن به غوغای "ترور سفیر عربستان" بار دیگر اپوزیسیون بورژوایی پرو غرب را به **حمله‌ی نظامی آمریکا** و ایضا اسرائیل امیدوار ساخته و سناریوی ارتجاعی "رژیم چنج" از طریق دخالت‌های "بشر دوستانه‌ی امپریالیستی" را به پشت و روی صحنه برده است!

در شرایطی که با وجود اعتراضات متشنت و پراکنده‌ی کارگران - که اوج آن در اعتصاب کارگران ماهشهر عینی شد - امکان **عروج جنبش کارگری** بیش از هر زمان دیگری ممکن شده است، هرگونه جنگ، دخالت امپریالیستی و ماجراجویی نظامی می‌تواند ما را به یک انجماد تاریخی دیگر عقب براند....

تهدیدها و تحدیدهای جنبش اشغال!

الف. جنبش اشغال وال استریت با وجود تمام ویژه‌گی ترقی‌خواهانه‌ی ضد کاپیتالیستی‌اش، به یک مفهوم جنبشی تقلیل‌گراست که مطالبات خود را در حوزه‌های **رفرمیستی** درخواست کار، کنترل سرمایه‌ی مالی، تحدید حقوق بانک‌داران، کم‌شدن فاصله‌ی طبقاتی و مشابه این‌ها محدود کرده است. دلیل این امر از یک سو **فقدان هژمونی طبقه‌ی کارگر متشکل و متحزب** است و از سوی دیگر ماهیت رفرمیستی جریاناتی است که جنبش را سازمان داده‌اند. به نقل از ایشان شنیده‌ایم که "چه کسی گفته است جنبش ما بدون رهبری است. تک تک ما هر کدام یک رهبر هستیم!" اگر این جمله واقعی باشد، فقط می‌توان به روایت سطحی آن از پیش برد یک مبارزه‌ی طبقاتی پیچیده با سرمایه‌داری افعی شده خندید! شاید از همین منظر (فقدان تحزب کمونیستی طبقه‌ی کارگر) است که جنبش اشغال علیه عنان گسیخته‌گی بازار آزاد و فساد بانک‌ها می‌رزد اما هیچ آلترناتیو سوسیالیستی را برای وضع موجود به میان نمی‌گزارد.

ب. معضل ساختاری جنبش اشغال را باید در **توهم** عناصر سازمان ده و توده‌های مشارکت جو نسبت به **ماهیت امپریالیسم** متعفن ادوکلن زده و **کاپیتالیسم** دانست. بی‌کاری، بحران، جنگ، تخریب محیط زیست، فساد مالی، رکود و... با ذات نظام کاپیتالیستی آمیخته است و تا زمانی که اساس این نظام با **سمت گیری مادی** به سوی تحقق یک سیستم مبتنی بر شیوه‌ی تولید سوسیالیستی (لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید + الغای کارمزدی) جای‌گزین نشود، هرگونه انتظار برای تحقق رفرفرم‌های پایه‌ی نیز توهمی بیش نیست. به یاد داشته باشیم که سرمایه‌داری در موقعیت بحران با وجود ضعف و زوال‌های ذاتی و طبیعی‌اش، علیه طبقه‌ی کارگر موضع تهاجمی آشکار می‌گیرد و حتا به دست‌آوردهای مبارزات طبقاتی گذشته نیز یورش می‌برد. کل متن سیاست‌های ریاضتی بر همین محور طراحی و عملیاتی شده است. حتا رفرفراندوم موعود حزب حاکم یونان نیز در نهایت تحقق همین هدف را جهت‌گیری کرده است.

پ. جنبش اشغال می‌تواند به **کلیت نظام کاپیتالیستی و تمام ایده‌نولوژی‌های آن** اعم از نئولیبرال، لیبرال، نئوکنسرواتیست و دموکرات و میانه حمله کند. شیفیت تعرض از سرمایه‌ی مالی و کنار گذاشتن گله و شکایت از پاداش‌های کلان بانک داران و زدن صاحبان صنایع در کنار بورس بازان افق‌های روشن - تری را برای جنبش باز تواند کرد. چگونه می‌توان به کلاشی موسسات مالی یورش برد اما فی‌المثل نسبت به انتقال کارخانه‌ی خودروسازی ساب و ده‌ها کارخانه‌ی مشابه به چین - و به تبع آن بی‌کارسازی کارگران - بی‌تفاوت ماند؟

ت. تجمع در خیابان در صورتی که **به اعتصابات سراسری و سازمان یافته‌ی کارگری** پیوند بخورد می‌تواند عرصه‌های تازه‌ی را به سوی جنبش اشغال بگشاید.

ث. چنان که دانسته است بسیاری از رسانه‌های راست و چهره‌های شاخص بورژوازی، به نحوی زیرکانه از مطالبات مبتنی بر کار، مسکن و کاهش فاصله‌ی طبقاتی جنبش اشغال حمایت کرده‌اند. از نشریات دست راستی همچون فرانکفورتر آگماینه و فوکوس تا سرمایه‌دارانی مانند جورج سوروس طی تذکراتی به دولت‌های متبوع خود، حق را به جنبش اشغال داده‌اند!

خطر مصادره و تحریف جنبش اشغال و شیفیت آن به سوی جهت‌گیری‌های مطلوب سرمایه‌داری، جدی است. بارزترین مصداق تحقق چنین خطری لهستان است.

2. از لهستان تا لیبی سه نقطه!

درآمد

ابتدا بر آن بودم در متن مقاله‌ی مستقل با تاکید بر خطر امپریالیسم به ارزیابی زمینه‌های انحطاط "جنبش هم‌بسته‌گی لهستان" (1980-1989) پردازم و با حوصله نشان دهم که **دخالت "بشر دوستانه‌ی"**

امپریالیستی - و اعوان و انصارش در **کلیسای کاتولیک** به سردمداری پاپ ژان پل دوم - در کنار دامنه زدن به **تمایلات ضد چپ**، چگونه جنبش کارگران لهستانی را به گرداب یک رژیم پرو غرب فرو کشید. منصرف شدم. به دلایلی که بماند. به جای آن مقاله ی تحلیلی، نکاتی را به اشاره خواهم گفت. شک ندارم مخاطبان نویسنده با همین کنایات پوشیده نیز به متن بحث خواهند رفت. تا چه شود....

آنچه که در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - از اواسط دهه ی سی قرن گذشته - بر اردوگاه سوسیالیسم واقعاً ناموجود (کمونیسم بورژوازی و اقمارش) حاکم شد، چندان آس دهن سوزی نبود که حالا برای فروپاشی آن ماتم بگیریم (در این زمینه فعلاً بنگرید به یادداشتی از این قلم تحت عنوان **"بیست سال پس از فروپاشی دیوار برلین"**، این جاوان جا) ونپ و "سوسیالیسم در یک کشور" و "انحطاط بوروکراتیک" و "انقلاب مداوم جهانی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" و "گلاسنوس و پروسترویکا" و... را به توپ دشنه و دشنام ببندیم. اما این چه که در جریان **ضد انقلاب های نارنجی** و زرد و رز و جنبش هم بسته گی بر بلوک پیمان ورشو و چند دولت آسیای میانه رفته است و سیاه ترین نمونه اش از سوی الیگارش فاسد یلتسین - پوتین - مدودف در روسیه حاکم شده، چنان فجیع است که باهوده است در دالان آهی نوستالژیک گفته شود:

دریغا دوران چاله، چوله های برنامه + بازار در برابر چاه ویل بازار آزاد!

- همه ی کسانی که بر سطح پرده ی نمایش جنگ ویتنام مسخ شدند و برای خلبانان "خوش تیپ" آمریکایی - که هنگام بازگشت از بمب باران ویت کنگ های "زردمبو" راکوئل ولش شان را می بوسیدند - هورا کشیدند...
- همه ی کسانی که با مشاهده ی ترقه بازی های ضد کمونیستی رمبو کف دست شان خارید...
- همه ی کسانی که پس از مشاهده ی نیم دوجین تولیدات هالیوودی، آب از لب و لوچه شان راه افتاد...
- همه ی کسانی که برای مک دونالد و کوکاکولا و بلک واترز و هالیبرتون سوت زدند...
- همه ی کسانی که برای حمالی در جالیز دهکده ی جهانی به دست بوس کدخداهای "جامعه ی جهانی" شتافتند و یک چمدان بمب و خمپاره ی "ضد خشونت" هدیه گرفتند...

● همه ی کسانی که برای استخدام در نهادهای این دهکده واملائی دیکته های صندوق بین المللی و بانک جهانی و NED و... مجیز جنگ های "دموکراتیک" و "مدنی" عراق و افغانستان و لیبی را گفتند...

● همه ی کسانی که در مدح ساتیاگرایسم فاشیستی قصیده‌یی "خراسانی" در مذمت چپ و تمجید امپریالیسم سرودند...

● همه ی کسانی که برای حضور در یک کنسرت پاپ و راک اند رول مرعوب خلاصی فرهنگی الویس پریسلی و ابتدال مدونا و جنیفر لویز شدند و فراموش کردند که زمانی نه چندان دور جان لنون گیتارش را در ستایش از قهرمان طبقه‌ی کارگر کوک کرده بود و ویکتورخارا گیتار خود را کارگر خوانده بود و راجر واترز و دیوید گیل مور در نکوهش آموزش نئولیبرالی به تاجریسم پوزخند زده بودند...

● همه ی کسانی که برای یک موز رو به قبله‌ی آلمان غربی نماز خواندند...

● همه ی کسانی که در سودای "آزادی" دستان چائوشسکو را بستند و تن و جان اش را با گلوله - های آمریکایی شکستند...

● همه ی کسانی که بیزار از سیب زمینی خمرهای سرخ برای تصاویر همبرگر آل‌بوم خانواده‌گی ساختند...

● همه ی کسانی که زیر عبای پاپ ژان پل دوم و با چتر لخ والسا زیر باران رحمت سرمایه‌داری دوش گرفتند...

● همه ی کسانی که گورکی را به کوندر فروختند و زیر تیغ واسلاو هاول رفتند...

● همه ی کسانی که برای یک دستگاه اتوموبیل به ستایش هدف مندسازی یارانه‌ها پرداختند...

● همه ی کسانی که در نبرد "دموکراسی" و "دیکتاتوری" زیر پرچم ناتو و امثال عبدالجلیل و عبدالحکیم بلحاجی رفتند و برای زنان فمینیست شان چند "هوو"ی باکره گرفتند و در "مدرسه ی فمینیستی" درس چند همسری دادند...

اوه بله! همه ی کسانی که در خیابان های راست اشغال یک سفارت خانه رژه رفتند ، سوت بلبلی زدند ، انشعاب دست راستی کردند ، علیه " امپریالیسم جهانی به سرکرده گی آمریکا" پا کوبیدند و به یاد نیاوردند که هیچ درجه یی از مبارزه با امپریالیسم نمی تواند از مبارزه ی مستقیم با سرمایه داری خودی و نخودی و بیگانه و با گانه ی روسی و چینی و غربی جدا باشد....

باری همه ی این کسان، برای انفجار بمب های امپریالیسم و موشک های جامعه ی جهانی در خیابان های تهران بی تابی می کنند. برخی از این کسان حتا به یاد نمی آورند که روزی روزگاری برای محمود درویش

و آزادی فلسطین، شعرها و رمان‌های خود را با تصاویر کلاشینکوف هاشور زده‌اند و پشت جلد کتاب خود نوشته اند:

سلاح انتقاد یقیناً نمی‌تواند جای‌گزین انتقاد به وسیله‌ی اسلحه شود. قهر مادی را....

حتا اگر دوران چپ سنتی رادیکال میلیتانت نیز سپری شده باشد، باز هم این آموزه‌ی مارکس به قوت خود باقی‌ست!